



اساس سوسیالیسم
انسان است.
سوسیالیسم
جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان
است.
منصور حکمت

جوانان کمونیست ۱۱۲

نشریه سازمان جوانان کمونیست

۲۹ مهر ۱۳۸۲
۲۱ اکتبر ۲۰۰۳

www.jawanan.org

سردبیر: مصطفی صابر

سه شنبه ها منتشر میشود

مگه خدا هم خسته میشه؟ فرزان دانش

چندی پیش، در همین نشریه، یکی از دوستان سوال کرده بود که چگونه میتوان خدا را رد کرد. همچنین رفیق دیگری به مسخره کردن خدا اعتراض کرد. و بالاخره دوست دیگری نظر داد که مگر با خدا هم میشود شوخی کرد؟! خایان قدیم بت های ساخته دست بشر بودند و خدای جدید هم ساخته ذهن بشر است. برای شناختن خدایی که محمد آفرید به مطالب زیر از قرآن توجه کنید: در سوره یونس آیه ۳ آمده است: خدای شما کسی است که تمام کرات آسمانی و زمین را در شش روز بوجود آورد. همین مطلب در سوره های دیگر (حدید ۴، اعراف ۵۴، هود ۷، فرقان ۵۹، سجد ۴ و قاف ۳۸) چندین بار تکرار شده است. آیا خدا فراموش کرده که قبلا این مطلب را گفته و برای هفتمین بار بازم تکرار کرده است؟ یا اینکه خدا در نگارش قرآن از انسان ضعیف تر عمل کرده است. البته در قرآن مطالب تکراری بسیار است و این فقط نمونه ای از آنهاست. در سوره بقره آیه ۱۱۷، آمده است: او آفریننده آسمان و زمین است و هرگاه به امری اراده کند می فرماید بوجود بیا و آن امر فوراً بوجود می آید. همین مطلب در سوره های انعام ۷۳، نحل ۴۰، مریم ۳۵، قمر ۵۰، آل عمران ۴۷ و ۵۹ بار تکرار شده است. حال اگر بپذیریم که خدا هر چیزی را که بخواهد آن چیز فوراً بوجود می آید، پس چرا آفرینش آسمان و زمین شش روز طول کشید؟ به سوره قاف آیه ۲۸ توجه کنید: آسمانها و زمین و فواصل آنها را در شش روز بوجود آوردیم و در این خلقت هیچ زنج و خستگی احساس نکردیم. خوب اگر خدا با یک اشاره مانند شعبده بازا هر چیزی را پدیدار میکند، دلیلی ندارد که در آفرینش جهان احساس خستگی کند! محمد فکر کرده خدا هم مثل یک کارگر ساختمانی که مصالح را بر دوش میگرداند و حمل میکند، سیارات و ستارگان را بردوش گرفته و آنها را یکی یکی در فضا کاشته است و برای اینکه خدا را قوی و توانا جلوه دهد، او را خستگی ناپذیر قلمداد کرده است.

ادامه دارد...



است که قرار است اینها پشت اش پناه بگیرند: «اعتراض حقوقی»! اما انقلاب زنانه به تغییر سرتاپای حقوق و قوانین اسلامی و ضد زن موجود محدود نخواهد ماند. این انقلاب زیر و رو کردن کل مناسبات حقوقی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگ عقب مانده و مردسالار آن مملکت است، به طوری که زن و مرد واقعا برابر و آزاد باشند.

حقوق اولیه مردم کاملا در تناقض است. اسلام سیاسی ابزار تحکیم تروریسم و خشونت طلبی بر علیه زنان، کارگران و مردم است. این نامه که تا کنون ۴۴۱ نفر آنرا امضاء کرده اند، ترکیب جالبی را فراهم کرده است. از دانشجویان و کارگران جوان داخل کشور، تا فعالین سیاسی و آزادیخواهان ساکن خارج کشور، از آذر ماجلی رئیس سازمان آزادی زن، تا کوروش مدرسی لیبر حزب کمونیست کارگری، تا اعضای سازمان جوانان کمونیست، از یک خانم تن فروش در تهران، تا جمعی دختران دانش آموز یک دبیرستان تهران، تا راننده تاکسی در آلمان ... از همه شما دعوت می کنم نامه سر کشاده اعتراضی به کمیته اعطای صلح نوبل را امضا کنید و در صف آزادیخواهانی که هرگز زیر بار «صلح» با جمهوری اسلامی و بدبختی و کتافات آن نمی روند و همیشه از مبارزان سر سخت اسلام سیاسی هستند، پیوندید. از همه کسانی که خواستار امضای این نامه هستند دعوت می کنیم با شماره فاکس یا ایمیل مهرنوش موسوی تماس برقرار کنند:

mehmoush@aol.com
فاکس : 00448701339139

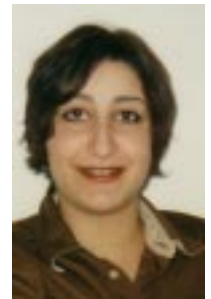
من امضاء کردم! کمیته صلح نوبل بداند!

پیام آوران صلح با اسلام و جمهوری اسلامی اتمام حجت کردند. در اعتراض به اسلامی خطاب کردن همه ما توسط کمیته صلح نوبل، نامه ای به ابتکار مهرنوش موسوی و مینا احنی (از چهره های سرشناس دفاع از حقوق زنان) تهیه شده است که منمهم آنرا امضاء کردم و از شما هم میخواهم امضاء کنید. در این نامه خطاب به کمیته صلح نوبل آمده است:

«ما به این سیاست حاکم بر تصمیم گیری شما و منفعتی که تحت عنوان این پیام (عدم تناقض اسلام و حقوق بشر و الگوی زن مسلمان) دنبال می کنید معترضیم. ما همین جا می خواهیم اعلام کنیم که از نظر ما هیچگونه نزدیکی میان اسلام و قوانین خشونت بار حاکم در کشورهای اسلام زده با حقوق مدنی و انسانی مردم وجود ندارد. ما می خواهیم اعلام کنیم که قوانین اسلامی تماما با حقوق زن، کودک، با بدبختی ترین

تلاشهای آزادیخواهانه مردم ایران برای لغو حجاب اجباری و آپارتاید اسلامی و غیره از اذهان دور کرده و میشاق عبادی با اسلام را جایگزین آن کنده مردم آزادیخواه ایران مدت هاست که از اسلام و کثافتاتش گذشته اند و هر روز مبارزه سر سخنانه و عمیق تری را با هر نوع اسلام، چه اسلام نوع خامنه ای، چه خاتمی و چه عبادی در پیش گرفته اند. به نظر ما جوانان کمونیست وصل کردن مردم ایران به جهان اسلام و از این دست توهینی به مردم شریف ایران بیش نیست. چه همراه جایزه صلح نوبل باشد چه از زبان نمایندگان اتحادیه اروپا و دیگران بیان شود. کمیته صلح نوبل باید بفهمد که مردم ایران آنها را نیستند که برای سازش با اسلام هورا بکشند. آزادیخواهان ایران، آیند سازان ایران همانهایی هستند که ۲۲ مهر ماه در بلو ورود خانم عبادی در تظاهراتی عظیم مرگ بر جمهوری اسلامی گفتند. گفتند که آزادی اندیشه با ریش و پشم نمی شه و عملا برای چندمین بار با

حتی کمیته صلح نوبل هم فهمید. انقلاب زنانه در راه است، چطور میشود مهارش کرد؟ «زن مسلمان»، «سازش اسلام و حقوق بشر»؟ همان ورود خانم عبادی نشان داد که کار از این کارها گذشته است. حتی اکونومیست هم که گزارش مفصلی از وضعیت زنان در ایران داشت، نوشت: «انتظار نداشته باشید خانم عبادی به الگوی زن ایرانی بدل شود. او علیرغم جلوه هایی از سنت شکنی، مثلاً زمانی که در خارج از کشور بدون روسری ظاهر میشود، همچنان پایبند اصلاح طلبی محتاطانه ای است که آقای خاتمی و پیروانش دنبال میکنند و بسیار معتقدند که شکست خورده است. گروه کم شمار اما فزاینده ای از زنان ایرانی ساختار کلان حقوقی کشور را که خانم عبادی بدان پایبند است رد میکنند.» اما اکونومیست زیرکانه دارد خود الگوی دیگری جا میزند: «زنانی که به ساختار حقوقی کشور» پایبند نیستند. این سنگر بعبنی



نسیم رهنما

در هفته گذشته شاهد اهدای جایزه صلح نوبل به خانم شیرین عبادی بودیم. می دانیم که این تصمیم سیاسی است و برای آشتی دادن مردم تحت ظلم و ستم ایران و دیگر کشورهای اسلام زده با اسلام سیاسی است. کاری که هیچ جایزه ای نمی تواند انجام دهد! جایزه ای که طبق گفته خود کمیته صلح نوبل به یک زن مسلمان که تناقضی میان اسلام و حقوق بشر نمی بیند داده شده است. کمیته صلح نوبل با وقاحت تمام از جهان اسلام سخن می گوید بلون اینکه از سنگسار، قطع دست و پا و یا چشم در آوردن در جهان جهنمی اسلام حرفی به میان بیاورد. جایزه صلح نوبل اما نمی تواند

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

رویدادهای هفته

اسعد کوشا

فلاده و بمب اتم

زمان ضرب الاجل امضای لایحه اتمی به پایان خود نزدیک میشود و جمهوری اسلامی هنوز به جامعه جهانی (سرمایه‌داران) پارس نمیکند. ناصحین ریز و درشتی که از زمان صدور التیامات یکماهه به سران رژیم به تهران رفته اند کم نبوده اند از مقامات اروپائی تا مقامات الجزایری، لیکن همه با مواجهه با لیخنه ملیح خاتمی و اخم خامنه ای، دست از پا درازت به کشور مطبوعشان بازگشته اند. اروپا در وحشت اینکه عمو سام کاسه صبرش لبریز شود و این جانور نمک شناسا ولی مفید را حرام کند، به تکاپوی بیسابقه ای دست زده اند. قرار

چه خدایی؟ چه کشکی؟

ما به ساز بشر میرقصیم!

حسن صالحی

باور کنید که کفر نیست. صحبت خود خدای بیچاره است. مساله از آنجا شروع شد که فکر کردم در این دعوا بر سر اینکه کدام تفسیر از اسلام درست است، چرا کسی به خود منبع اصلی یعنی خدا مراجعه نمی کند؟ پریشب بود. فوراً تلفن را برداشتم و به خدا تلفنی زدم و از او وقتی برای دیدار گرفتم. من معمولاً دو هفته یکبار خدا را ملاقات می کنم و با هم قدمی می زیم. می پرسید که چطور چنین چیزی ممکن است؟ شما را به کتاب مقدس رجوع می دهم. آنجا آمده است: «نوح با خدا راه می رفت». (بخوانید قدم می زد) تازه موسی و محمد و غار و حرا یادتان نیست؟ در همین دوره خودمان هم مگر آیت خزانلی نگفته که منظم با خدا و یا امام زمان ملاقات دارد؟ مگر من چیم از آن آقایان کمتر است که بتوانم اینقدر با خدا یخلی باشم؟ این خدای رحمان و رحیم و مهربان! بعلاوه قضیه دو طرف دارد. خود خدا هم این را می خواهد. فکر می کنم که خدا بعضی وقتها خیلی احساس دلتنگی می کند. حسابش را بکنید یکی آسمان هفت طبقه با کلی اتاقهای خال و چند فرشته درباری که مدام «صبح است» و «احسنت احسنت» می گویند. هیچانی تو این زندگی نیست. بعلاوه دوره زمانه هم عوض شده. خدا هم نسبت به قبل متمن شده و میشود بجای غار او را در پارک ملاقات کرد. این خدا اونقدر ها هم که میکند عقب موندن نیست... خدا شب کلا عرش اعلاء و تنبان همیشگی اش را کنار گذاشته بود و کت و شلوار سیاهی به تن کرده بود و عینک آفتابی به چشم داشت. خیلی هم شیک! انگار نه انگار که همین چند

است که وزرای خارجه فرانسه و آلمان و انگلیس باهم بتهران بروند. تصور میروند وزیر خارجه انگلیس که زبان علما را بهتر میفهمد، حواسشان را پرت کند تا وزرای خارجه آلمان و فرانسه فلاده را به گردن رژیم بینند و مهارش کنند.

از بنو پیدایش رژیم قرار بر این بوده که این سگ هار فقط مواظب مردم ایران باشد تا از چهارجوب بردگی مزدی (آنهم با استانداردهای جهانی سومی) پایشان را درازتر نکنند. دست درازی دارالخلیفه مسلمین به سواحل مدیترانه فقط از طریق آذربایجان و تروریسم اسلامی میسر شد. تروریسم اسلامی مسلح به کلاهکهای اتمی؟ خب این دیگر ترسناک است. حتی برای اربابان مربوطه.

بشارت جدید!

خانم عبادی که با استقبال شیفتگان آزادی وارد تهران شد. در پتروآکهای

لحظه پیش دم حوض داشت وضو میگرفت. کسی بو نمی برد که این همون خدای حضرت علی و خمینی و بن لادن است که کارش خونریزی و کشتار بندگان خودش است. شروع به قدم زدن کردیم و من یگراست سر مطلب اصلی رفتم. کلمه به کلمه بدون هیچ تحریف و دخل و تصرفی میخوانید. اینها عین کلام خدا است:

حسن صالحی: گفته می شود که «اسلام با حقوق بشر مغایرتی ندارد.»

خدا: چیز جدیدی نیست. خودمان اطلاع داشتیم. حالا چی شده؟ خانم شیرین عبادی برنده جایزه صلح نوبل این حرف را در فرانسه اعلام کرده است و جایزه را نیز بخاطر دفاعش از حقوق زنان و کودکان به او داده اند.

آها خبرش را داشتیم. کمیته صلح نوبل قبلاً مشورتی کرده بود. اصلاً خودمان مقلد کرده بودیم که ایشان در فرانسه باشد. ولی اول بگو که آیا این ضعیفه برای سفر به فرانسه اجازه مردش را داشته یا نه؟ نمی دانم ولی او می گوید یک زن مسلمان است.

ما به هر چه راضی شویم ولی حاضر نیستیم به ناموس و کشتزار های ما نگاه چپی بشود.

گفتید که «با اطلاع خودمان بوده» منظورتان چیست؟

در جواب به سئوالت، اول از همه باید یک چیزی را روشن کنم. مسلمان به کسی گفته می شود که مطیع محض و فرمانبردار من باشد. اسلام یعنی دین اطاعت مطلق از من. این من هستم که حق و باطل را تعیین می کنم و بقیه هم باید از آن پیروی کنند.

یعنی می خواهید بگوئید که کسی حق ندارد علیه شما حرفی بزند؟ راستش این آرزوی ما از همان اول خلقت و تا بحال بوده است. از همان خشت اول، بشر حرف ما را نخواند. اصلاً با آفریدن بشر ما برای خودمان دردسر آفریدیم. برای آدم و حوا آن میوه باغ عدن را ممنوع اعلام کردیم ولی از آن خوردند. با زبان

هل آخر

ایمان شیرعلی

iman-shirali@web.de

— این چه لباسیه پوشیدی؟! می خوی خودتو عرضه کنی مگه؟! —

— چه غلط ... دختر که مشروب نمیخوره؟! سیگار نمیکشه؟! —

— این چه آرایشیه؟! شیبه... ها شلی؟! —

— دختر که اینقدر بلند نمیکشه؟! یه خورده خودتو بگیر... —

— دختر ایرانی به نجابتش معروفه. —

— استغفرلله ... —

— اینقدر گتتم نلار دخترات اینقدر این ماهواره وامونده رو نگا کن... —

— این غلط به دخترآ نیومده ... —

— مرگ بر عروسکهای غربی ... —

— «... و زن را از پهلوی چپ مرد آفریدیم ...» —

— علم ثابت کرده زنها خوششان میآید کتک بخورند —

— امام حسین(ع) فرموده هرچه زناتان گفتند خلاف آن عمل کنید... —

— (یا روسری یا توری) —

— از موی زنان اشعه ای ساطع میشود که باعث تحریک جنسی مردان میشود... —

— من زن وفادار و نجیبی هستم —

— اگه زن دیگه ای نیست و به شوهرش خیانت میکنه حقشه سنگسار شه... —

— خفه شو دخترا! مگه کسی تو جمع میگه من پریدم شدم... —

— حضرت فاطمه(س)... —

— (تنگ بر بدحجاب!) —

— به صورت زنی در ... اسید پاشیده شد... —

— «... قتلهای عنکبوتی که زنهایی فاسد قربانیان آن بودند...» —

— سر شیربها به توافق نسبییم ... —

— آیا بنده وکیل شما را با مهریه یک جلد کلاهنه مجید و... —

— با اجازه بزرگترها بله ... —

— تو از زن هم کمتری! —

— مصلحت کار شدید، خدا؟ —

— حسن صالحی خد خودت را نگهدار. من همه چیز را به تو نمی گویم. فکر میکنی نمیدانم که تو با آن شیاطین حزب کمونیست کارگری هستی؟ یادت نره که من خدا هستم و بر همه چیز عالم!

— خیلی ببخشید، باریتعالی. ولی فکر می کنید با این پلیتیکی که زده اید گلیم خود را از آب بیرون خواهید کشید؟

— گتتم که این به تو مربوط نیست. اما اعتراف میکنم که خدا مانند در این دوره زمانه خیلی سخت است. کلی استرس و جلسه و این و آن دین را دارد. هر شب با چند قرص والیوم بخواب می روم. صبحها که پا می شوم اول کاری که می کنم فال حافظ می گیرم. و بعد چند بار تسبیح می اندازم و استخاره می کنم.

با حسرت به چماقهای رنگارنگی که در عرش اعلاء چیده اند نگاه میکنم و افسوس میخورم که اثر اینها دارد از بین میروند.

— خوب استخاره در مورد حقوق بشر و خانم عبادی چطور اومد؟ —

— چند بار گرفتم هی بد اومد. نفهمیدم چرا اینطور میشد. این قرآن فلان فلان شده ام جواب درست و حسابی نمی ده. خودمان وحی اش کردیم ولی به خودمان هم جوابی که میخواهیم نمیده. دوره بدی شده است. از امام زمان و خمینی و بن لادن و خاتمی و گنجی کاری ساخته نشد، حالا باید دست به دامن یک ضعیفه شد که تازه حجاب درست و حسابی هم ندارد و نمازش هم مرتب قضا رفته. شنیدم که دستش را دست نامحرم آن مومن ریاکار رئیس دانا گرفته بود. ببینید به کجا رسیدیم ام؟



— برو مادر...!!، ... خوارت!! —
— بی غیرت! —
— رعایت کامل شونوات اسلامی الزامیست و ... —

اینها نمونه کوچکی از حمله روزمره به زن در جامعه ای تحت حکومت هیولاهای کثیف اسلامی است. تصنیق میکنید اسلام و فرهنگ تحت تاثیرش با دسته اوپاش و شیشه اسیدش، با خدا و امام پیغمبرهایش، با عمامه سبزه و بی عمامه های بلتر از آیت الله اش و با شمشیر ذوالفقارش رسماً علیه زنان جامعه قد راست کرده و به آن افتخار هم میکند! نمی از جامعه را مستقیماً به مصاف طلبیده و هر روز هم قربانی میگردد! یا در اوین و غزل حصار یا سرفره عقد، یا در خطبه های نماز جمعه و یا در مدرسه و یا در خانه یا ...!

جامعه موظف است شر این کتافها را از سر خود کم کند! میروند که هل آخر را به اینان که در مقابل مردم روز به روز عقب نشینی کرده و عقب عقب به طرف پرتگا میروند بدهند! و در این هل آخر زنان نقش بسزایی خواهند داشت! زنان حجاب فرت انگیز را خواهند سوزاند و در جشن نابودی حکومت جلالان فارغ از مهملات اسلامی — سستی خواهند رقصید، خواهند نوشید و خواهند خندید!

اگر زن بودم در این روز برهنه میشدم تا بیگم، مظهر انسان بودنم، سمبل آزادی ام باشد! باشد که جامعه را یکبار برای همیشه از شر سایه شوم و متعفن اسلام و مذهب بطور کلی و هر انیشتی مرتجع و زن ستیزی رهایی داده و بر خرابه های این حکومت منفر، جامعه ای آزاد و برابر بسازیم!

این برای ما ننگ است. این بدبختی ماست. بنتر از همه این است که باید بدانند رو جگر گذاشت. حالا به جای ملاحسنی و خمینی و خامنه ای نازنین باید به یک ضعیفه ملحد امید بست. جبرئیل و اسرافیل و محمد آرزو اومده اند به بارگاه که آقا، بنار این ضعیفه کارش را بکنه، تنها امید ما اونما واقعا که دارم خفه میشم. اهه... اهوم... اهه...!

خدا این جمله آخر را گفت و شروع کرد به سرفه کردن، سرفه ها اقتدر شدید شد که صورت اش قرمز قرمز شده بود. همینجور که با دست چپش علامت میداد و بابای میکرد، یواش یواش محو شد و غیبش زد. فکر کنم بسرعت به عرش اعلی برگشت تا چندتا اسپرد تو حلقش بزنه. آخه بیچاره خدا آسم هم دارد... ولی نمی دوتید وقتی سرحاله چه سه تاری میزند!

اسلام (چه از نوع پاستوریزه چه از نوع غیر بهداشتی)
آزادی برابری حکومت کارگری

بهرام مدرسی

نامه آرش جالب است و به نظر من باید جولاش را داد.

آرش جان، اولاً کسی علیه خانم عبادی نیست. این تصمیم سیاسی است که کمیته نوبل گرفته است، این را نمی بینی؟ خانم عبادی حتما کارهای مفید زیادی کرده است ولی تصور اینکه به خاطر این کارها جایزه نوبل گرفته باشد فقط ساده نگری محض است! خردشان، آنها که جایزه را داده اند می گویند به یک زن مسلمان و برای اینست که نشان دهند که اسلام هم رفم پذیر است! عبادی کسی است که این گل را به گردنش انداختند تا راه حلشان را توسط عبادی طرح کنند. همین کار را با دوم خرداد کردند که موفق نشدند. حالا با عبادی می خواهند همان پروژه را اما بیرون حکومت دنبال کنند. خوشحالی یا عدم خوشحالی از این جایزه به کنار، سؤال من از شما اینست که حاضرید همان پروژه دوم خرداد را دوباره دنبال کنید؟ هر چقدر هم از گرفتن این جایزه شوق زده باشید، امیدوارم که تعقل سیاسی را کنار نگذارید، در رابطه با سرودهای چریکها هم فکر نمی کنم که اصلاً جای توجهی باشد. اما در رابطه با تظاهراتی که در استقبال عبادی صورت گرفت مگر اطلاعیه حزب را در این مورد ندیدید؟ این تظاهرات همانطور که خودت هم گفتی به بهانه عبادی بود و در آن شعار مرگ بر جمهوری اسلامی داده شد. این اتفاقا نگرش ما به مسئله عبادی و جایزه نوبل را نشان می دهد. مردم شعار زنده باد اسلام نرم و لطیف را ندادند! مرگ بر جمهوری اسلامی گفتند. صورت مسئله همان است که بود. رژیم را مردم نمی خواهند با اسلامش و تلاش برای قالب کردن اسلام ما را در این زمینه ببینید. مرسی

دست مذهب پاستوریزه هم کوتاه!

در گروه یاهو چه میگذرد؟

امید حدا بخشی

همانطور که انتظار میرفت بحث حول جایزه صلح نوبل به شیرین عبادی به گروه جوانان کمونیست در یاهو نیز کشید. گروه ما اکنون نزدیک ۸۰۰ عضو دارد. یکی از بزرگترین گروههای سیاسی یاهو... بحث را آرش سرخ شروع کرد. آرش که در ویلاگن خود را «کریه» می نامد، بحث به قول خودش تنندی را علیه حزب و جوانان کمونیست نوشت و عین همان را نیز در گروه زد. خوب طبعاً رفقای دیگر جواب دادند. آرش هم کمی آرام شد و چیزهایی را قبول کرد ولی نکاتی مطرح شد که خیلی جالب است. بخوانید و قضاوت کنید. فقط یک کلمه ناچیز را از نوشته آرش حذف کردیم، که امیدواریم خودش هم موافق باشد.

آرش سرخ

رفقای ح ک ک به کلی باقی مانده آبروی خود را نزد گریه بردند! حتما می دانید که آقای صابر انتظار داشت در چنین مراسم پرشوری مثل دیروز (۲۲ مهر) به جای عکس چه گورا، عکس منصور حکمت و به جای اشعار شاملو و سرودهای انقلابی که بعضاً برای گروه فلیپیان بودند، ترانه های باحال غربی را بخوانند! گریه دوست داشت، در نشریه جوانان کمونیست ۱۱۱ مقالات متعددی، به قلم آقای صابر و علی جولادی، در دفاع و تیریک به شیرین عبادی ببیند. اما در عوض مقالات عجیب و غریبی بود که ... سعی در القای این نکته داشت که مردم اصلاً این جایزه را قبول ندارند! خوش بختانه دیروز دیدیم که نظر مردم راجع به کی چه جوری است! نمی دانم این رفقا چه می خواهند جواب بدهند! نکته جالب دیگر این بود که چند نامه که همگی ضد شیرین بودند را به عنوان، چند نامه در مورد جایزه صلح نوبل، چاپ کرده بودند، انگار که همه مردم و طیف گسترده اینترنت فقط ضد شیرین عبادی هستند، یعنی حتی یک نفر به شما در دفاع از شیرین عبادی نامه نژده؟ دوستان ح ک ک بس است! خجالت بکشید! به راه مردم بیایید! چه می شد اگر به جای این شماره وحشتناک ۱۱۱، چند نفر در تظاهرات عظیم و ۲۰۰۰ نفری دیروز از شما حضور داشتند و شعارهای شما را می دادند؟ (گرچه نا خودآگاه خیلی از شعارهای مردم با شما یکی بود)، چه میشود اگر کمی به آن چه مردم می خواهند فکر کنید! شما که مراسم چهارشنبه سوری و ازدحام در گرفتن کارت کنکور را تظاهراتی ضد رژیم می دانید (صد البته به حق ولی در مقیاسی کوچک)، چطور می توانید واقعه دیشب را نفی کنید؟ این که ۲۰ هزار نفر به هر بهانه ای گرد هم بیایند و شعارهای سیاسی بدهند، باید موجب مسرت و خوشحالی بی حد و حصر شما بشود. اگر ذره ای کمونیست باشید، از این گردهمایی بزرگ دیروز در شماره یعنی خود طرفداری می

نگید جلوی اسلام کوتاه نمیایم! امروز کوتاه میایم پس فردا سورمون میشن. حسین هم تکلیفش معلوم است. یکی از جنایتکاران بی شرم تاریخ. اشتباه نکید او برای دفاع از اسلام و عده نجنگید و کشته نشد. او برای این جنگید تا قدرت و دیکتاتوری خودش را احیا کند. او حرف هیچکس را نمی پذیرفت. خود رای و فاشیست بود. در مورد فرهنگ خلق گرایی و مبارزه با دشمن من به این اعتقاد ندارم که باید تا آخرین قطره خون جنگید! جان انسان محترم است و به نظر من تا جایی که ممکن است نباید کسی کشته شود. حال همین حسین با بی شرمی عده زیادی را به کشتن داد حتی زن و بچه های خودش را! برای اینکه خودخواه بود! می خواست فقط خودش حکومت کند! امیدوارم از حرفهای من زیاد ناراحت نشده باشید.

امید خلیجی

بحث جایزه نوبل همه جا جریان گرفت و یکبار دیگر صحنه سیاست ایران شاهد مرزبندیهای تازه ای بود، در یک سو کسانی که یکبار دیگر مثل ۲ خرداد ۷۶ با هلهله و پایکوبی به دنبال اصلاحات دویند و اینبار قرار است اسلام را اصلاح کنند. اینها از رضا پهلوی تا توده ای ... اکثریتهای همیشگی دست به سینه رژیم بودند، و در یک سوی دیگر حزب کمونیست کارگری یک تنه، اما به پشتوانه عظیم مردم آزادیخواه، در مقابل این موج تملق و بادمجان دور قاب چینی ایستاد. اما با گذشت بیش از یک هفته می توان دوباره نگاهی به این وقایع انداخت. موجی به راه افتاد و با لیستادگی کمونیستهای کارگری برگشت، کسانی که گله می کردند حزب در مقابل مردم ایستاده بعد از تظاهرات ۲۲مهر که در آن شعار مرگ بر جمهوری اسلامی داده شد، حرف خود را قوت دادند و شروع کردند به بهانه تراشی که نباید زحمات خانم عبادی در زمینه زنان را نادیده گرفت. من می خواهم این سوال را پیش روی اینها بگذارم که آیا مبارزه برای افزایش سن قانونی ازدواج در ایران، احتیاج به حکم شرعی انواع و اقسام جانوران اسلامی دارد که خانم عبادی چندین سال است دربر فتوای آنان است؟ این طرز مبارزه پیشکش خود خانم عبادی، مردم نفی در آن نخواهد داشت. تنها انتظار بیهوده ای که از او داشتیم این بود که زنان ایرانی را اسلامی جلوه ندهند، که دادند. خبیثی و اسلامش را عامل با سواد شدن زنان جلوه ندهند، که دادند. دست یاری به جمهوری اسلامی برای احیای حقوق بشر بدون ضربه به اسلام دراز نکنند، که کردند. پس خانم عبادی برود با جایزه ای که (خوشبختانه) از فسیل مترجم ضد کاندوم (پاپ ژان پل دوم) رو بردن خوش باشد. ما را نه با ایشان و نه با هیچ نوعی از اسلام کاری نیست. ما اگر اسلامی بودیم ۲۵ سال سرکوب و تبلیغ و بگیر و ببند برای ۲ رکعت نماز و یک روسری لازم نداشتیم. زنده باد آزادی و برابری، دست

مذهب پاستوریزه و غیر پاستوریزه از زندگی مردم کوتاه

جهاتی قابل احترام است. حسین بن علی، امام شیعیان است و اسلام هم که تکلیفش معلوم! اما او هم تا حدودی آدم قابل احترامی است، زیرا جنگیدن و تسلیم نشدن مقابل دشمن را نشان داده. همانجور که گلسترخی کار را تا آنجا پیش می برد که او و علی را اولین مارکسیست - لنینیستهای تاریخ مینامد. اما از طرفی اینها نباید با مثلاً شاملو مقایسه شوند! که شاملو یک شاعر کمونیست و انقلابی بود. خوب فرق بین اینها و امثال شاملو مشخص است. اما باید اینها را تحقیر کنیم؟ تمام حرف من اینست! و البته اینکه چرا ح ک ک مردم را برای حضور در فرودگاه تشویق نکرد؟ آیا اگر این کار را میکرد به نفع خودش و ما نبود؟ و اما راجع به قسمتهایی از صحبت سینا بهرنگ عزیز! دوست من، من طرفدار هرمنگ جماعت شدن نیستم! بلان که حزب توده و فلیپیان و اکثریت که جنایات زیادی در کنار جمهوری اسلامی انجام داده اند، محبوب مردم نیستند، شاهزاده رضا هم همینطور! چه کسی طرفدار اوست ??? مطمئن باش مردم فهیم ایران او را هم خیلی تحویل نمی گیرند! در ضمن کمونیسم به آزادی رسیدن همه جامعه تاکید دارد و اینچنین ضد مردم صحبت نکند! دیدید که ح ک ک هم اینقدر شجاع و با هوش بود که در حرکت مردم در ۲۲ مهر (باز بود که می تکرار می کنم به بهانه عبادی) حمایت کرد!

قریان همه کمونیستهای جهان! (می بینم که مطلب قبلی ام کمی تند بود.)

سینا بهرنگی

دوست عزیز من اصلاً قصد توهین و بی احترامی به شما را نداشتم. فقط از همان نامه شما که به قول خود شما تند هم بود ناراحت شدم. شما بی مقدمه و تند حزب کمونیست کارگری را زیر سؤال برده بودید. حزب هم بارها و بارها اعلام کرده بود که این مسئله عبادی فقط بهانه ای برای مردم است. اگر به رادیو انترناسیونال گوش دهید هر شب توسط بسیاری از چهره های ح ک ک این مسئله بررسی می شود. و گفته می شود که عبادی فقط یک بهانه برای مردم است. خوب اگر اینرا شما قبول دارید پس ما هم عقیده هستیم و دیگر نیازی به جمل نیست. اما شما گفته بودید علی قابل احترام است. به نظر من تنها قابل احترام نیست بلکه از بزرگترین جنایتکاران تاریخ است. در تاریخ هیچکس نمی تواند جنایتهای او را پنهان کند. حتی خود او در نهج البلاغه اش گفته است که «اسلام ما به شمشیر ماست». این یک حرف کاملاً فاشیستی است. او خون بسیاری از انسانهای بلبخت را با همان شمشیر کتلی و نخس ذوقافراش گرفته (مانند ایرانیهای یا خیلی از کشورهای مورد تجاوز لشکر اسلام که علی نیز در این جنگها سردار بود). او در حالی که دم از ساده زیستن میزد بزرگترین و وسیعترین باغهای خرما را در دستش داشت و از بزرگترین سرمایه دارهای خرما در زمان خود بوده است. این انسان را به چه چیزش همیشه احترام گذاشت؟ پس

اتاق جوانان کمونیست یاهو گرم و گیراست:

<http://groups.yahoo.com/group/javananekomunist/>

منصور حکمت در باره جنبش ملی اسلامی

مقاله زیر از مشروحترین نوشته های منصور حکمت است در باره ریشه های دوم خرداد و یا آن جریان اجتماعی و سیاسی که او «جنبش ملی - اسلامی» نام میگذارد. جنبشی که طیف وسیعی از حزب توده و فرزندانش (و از جمله فدائیان) را از یکسو و جبهه ملی و همه نوه و نبره هایی آن (منجمله مجاهدین خلق) را از سوی دیگر در بر میگیرد. منصور حکمت در این نوشته گذشته تاریخی این جریان را از انقلاب مشروطیت دنبال میکند و میکوشد مشخصات اصلی آنرا تعریف کند. این مقاله چنانکه ملاحظه میکند با عبارت «ادامه دارد» پایان میابد و متأسفانه ناتمام ماند. اما در همین حد نیز سرخ های روشن و ابزارهای تحلیلی کارسازی در شناخت جریان ملی اسلامی میدهد. مطالعه دقیق این مقاله این روزها که همین جنبش ملی اسلامی جایزه صلح نوبل دریافت کرده و اروپا میکوشد زیر بغل آنرا بگیرد تا شاید بتواند جمهوری اسلامی را بدون آخوندها نگه دارد و بار دیگر سر انقلابی دیگر در ایران را زیر آب کند، بسیار مفید است. اگر در دوره دوم خرداد (که مقاله در بحبویه لیخند های خاتمی نوشته شد) بخش هایی از این جنبش گسترده ملی اسلامی محورواتی داشتند که آشکار و صریح از خاتمی دفاع کنند، اکنون زیر پرچم جایزه نوبل روشنتر و شفافتر میتوان دید که چطور از راه کارگر تا مجاهد، از توده ای ها تا جبهه ملی چی ها و جمهوریخواهان، از مجاهدین انقلاب اسلامی تا نویسندگان «متعهد» و تا چه های سنتی ایران همه در یک صف ایستاده اند. جایزه صلح نوبل صحت تحلیل منصور حکمت در باره جنبش ملی اسلامی را بطور خیره کننده تری اثبات کرد! (جوانان کمونیست)

پرده آخر: یادداشتهای درباره بحران سیاسی رژیم اسلام

۵- ریشه های دوم خرداد

منصور حکمت

انتزاعیونال هفتگی شماره ۱۳، ۷ مرداد ۱۳۷۹

مویبایی های سیاسی

از میان سه جریانی که بعنوان قطبهای سیاسی اصلی در صحنه سیاسی آتی ایران بر شمرده (رک به انتزاعیونال هفتگی شماره ۷)، جنبش ملی - اسلامی امروز بیش از همه مورد توجه ناظران سیاسی است. اما این جنبش بسیاری بی آینده و بی ریشه است. از نظر طبقاتی و تاریخی، این جنبشی متعلق به گذشته است. ماهیتا منقرض شده است. اگر هنوز در صحنه است، از این روست که استبداد سلطنتی و اسلامی و اختناق

کم کم که من عبارت (قطعا نادقیق) جنبش ملی - اسلامی را به معنای یک ائتلاف سیاسی میان دو طیف ملی و اسلامی در اپوزیسیون ایران بکار نمیریم. اشاره من به جنبش اجتماعی واحدی است که در جهان نگرش اسلام و ملی گرای بی عنوان اجزاء و ارکان یک ایران و یک هویت ایرانی «مستقل» در تقابل و تمایز با سلطه غرب و حتی مدنیت غربی سنتز شده اند. جنبشی که برای تعریف هویت خویش و سیمای شهروند جامعه خویش به هرودی این اجزاء نیاز داشته است. به این ترتیب پان اسلامیسم و عظمت طلایی از یکسو و پان ایرانیسم و عظمت طلایی ایرانی از سوی دیگر بیرون این جنبش فرار نمیکنند. از نظر سیاسی و سازمانی این جنبش کاملا قابل تعریف است و در واقع پیکره اصلی اپوزیسیون ضد سلطنتی ایران را تشکیل میبدهد. قصد من از این بخش نوشته، ارائه تحلیلی بر نقش دوره ای این جنبش و دورنمای آینده آن در دل بحران سیاسی ای است که در ایران آغاز شده است.

جنبش ملی اسلامی: نوع سازمانی

بگذارید قبل از اینکه جلوتر برویم کمی تصویر خود را از این صف مشخص تر کنیم. از نظر حزبی و گروهبنی سازمانی، این جنبش فوق العاده متنوع و گسترده است. حزب توده و جبهه ملی که ستونهای اصلی این اردو بودند، در طول ۲۰ سال پس از ۲۸ مرداد دچار اضمحلال شدند و طیف وسیعی از گروهها را از خود جدا گانشتند. گروهبنی های امروز جنبش ملی - اسلامی، تکه پاره ها و ترکشهای سیاسی ناشی از تلاشی این ارکان دوگانه اپوزیسیون سنتی ایران هستند. جبهه ملی (شامل شاخه های مذهبی آن) و حزب توده بستر شکل گیری و رشد و ابراز وجود سیاسی این جنبش بودند. فلبایی و مجاهد اجزاء ارگانیک این جنبش در سالهای بعد از افول حزب توده و جبهه ملی را تشکیل میدادند. جریانات ناسیونال اسلامی (نظیر نهضت آزادی و مجاهدین و دیگر پیروان شریعتی، اسلامیون اهل «مدرنیت»، (در تمایز با خط پان اسلامیستی و مشروعیه چی)، بخشی از این جنبش بوده اند. کل حرکت مانوئیستی در ایران با سازمانها و محافل گوناگونش به این اردو تعلق داشته است. کنفرانسیون دانشجویان دوران قدیم و لشگر جمهوریخواهان و سوسیالیستهای سابق و خاتمی چی های دو آتشه ای که از آن بیرون زده اند، بخش اعظم گروههای سنت فلبایی و جریانات فرعی تر مجاور آن نظیر راه کارگر همه گوشه هایی از این اردو هستند. قلمرو هنری و ادبی «متعهد» و اپوزیسیونی در ایران اساسا تحت سلطه این جنبش بوده است. کانون نویسندگان یک مرکز مهم این جنبش است. و بالاخره پرچم دوم خرداد پرچی است که امروز عملتا برای وحدت این جنبش بلند شده است.

در نظر اول شاید اطلاق یک «جنبش»

مناسبات ملکی پیشاسرمایه داری، در ایران از طریق یک انقلاب بورژوازی رخ نمیدهد، بلکه حاصل یک پروسه بوروکراتیک از بالا است که نه فقط استبداد سیاسی را احیاء و ابقاء میکند، بلکه آن را به مهمترین ابزار یک مهندسی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کاپیتالیستی بدل میکند. با کودتای رضاخان، افاق دیگری برای شکل گیری سرمایه داری در ایران گشوده شد. افقی که حتی برای بخشی از پیشقراولان مشروطیت عملی تر و مطلوب تر بنظر میرسد. در این دورهی، بورژوازی ایران از نظر سیاسی بطور جدی به دو قطب اصلی تجزیه شد. در یک قطب، کشاورزی کاپیتالیستی معطوف به غرب، رشد کاپیتالیستی در ائتلاف با غرب و بعنوان بخشی از الگوی امپریالیستی جهان به خط رسمی دولت استبدادی در ایران

بناظر من این طیف نیروها علیرغم همه شکافها و کشمکشهای درونی، یک جنبش سیاسی قابل تعریف را میسازند و مجموعا برای تحقق یک افق سیاسی معین در ایران تلاش میکنند. این طیف بر بستر ایندولوژیکی و مشخصات سیاسی و فرهنگی مشترکی بنا شده است و در بحران سیاسی جاری ایران به مثابه یک جنبش کمابیش واحد ظاهر میشود و سرنوشت مشترکی در انتظارش است.

دو قطب در بورژوازی قرن بیستم ایران

جنبش ملی - اسلامی، و طیف بسیار وسیع احزاب و گروههای آن در ایران دهه های اخیر، بنظر من حاصل یک شکاف اساسی در جنبش بورژوازی ای است که وارد انقلاب مشروطیت شده بود. افاق حاکم به انقلاب مشروطیت یک افق بورژوازی بود. این جنبشی برای تبدیل کردن ایران به یک «کشور»، ایجاد یک «دولت»، مدرن، تحکیم پایه های مالکیت، حقوق فردی و مدنی و استقرار قانون بود. تحولاتی که پیش شرط حیاتی شکل گیری یک بازار داخلی و رشد سرمایه داری در ایران بودند. این انقلاب میخواست یک جامعه عقب مانده فئودالی و عشیرتی را وارد عصر سرمایه داری بکند. مستقل از طول و عرض و ابعاد ناچیز بورژوازی بومی ایران، انقلاب مشروطیت جنبشی با افق بورژوازی و برای به پیش راندن مناسبات سرمایه داری در ایران بود. و علیرغم همه عواطف ضد استعماری و حتی ضد خارجی در صفوف مشروطه طلبان، غرب و غربیت، چه در نظام اداری و در چه در موازین سیاسی و حقوقی و چه در تولید و اقتصاد، الگو و قطب نمای این جنبش بود. مدرنیزاسیون، رشد فن و علم، سکولاریسم، ناسیونالیسم، و لیبرالیسم مولفه های اصلی افق حاکم بر این جنبش بودند. اسلام گرای و شرق گرای و مدرن ستیزی نه فقط در این جنبش جایی نداشت، بلکه پرچم اردوی مقابل، یعنی اردوی ارتجاع دینی و سلطنتی بود.

بزودی روشن شد که ایجاد و گسترش زیرساخت های اقتصادی و اداری برای رشد سرمایه داری، و حتی بعدها امحاء

تبدیل شد. مدرنیزاسیون اداری، سکولاریسم، نزدیکی با قدرتهای غربی و دنباله روی از مدل غربی در مناسبات اجتماعی و موازین فرهنگی و فراهم ساختن زیرساخت های اقتصادی و تولیدی برای رشد کاپیتالیسم در ایران در چهارچوب تقسیم کار جهانی موجود، پرچم دولت مستبد و منافعان آن شد. در قطب مقابل بتدریج اردویی شکل گرفت که پرچم مخالفت با استبداد سلطنتی و دفاع از شاخه های بومی تولید سرمایه داری و کالایی در برابر سرمایه خارجی و انحصاری را بدست گرفت. در مقابل مدرنیزاسیون و غربیگری حکومت، در این اپوزیسیون عناصر و اقتهای ضد غربی و بومی و ایندولوژی شرقیگری رشد یافت. حتی مشروعیه چی گیری و نو ستیزی اسلامی (که خمینی و مخالفانش با تقسیم اراضی و حق رای زنان سمبل آن بود) غسل تعمید «اپوزیسیونی» و ترقی خواهانه یافت و از آن اعاده حیثیت شد. این اردو بستر اصلی احزاب اپوزیسیون ملی و ضد استبدادی ایران در تمام طول دوران سلطنت بود. این اردو احزاب گوناگونی از خود بیرون داده است. اما در پس قطب این گروهبنی ها، بروشنی میتوان این بستر سیاسی واحد و مشترک را مشاهده کرد. حتی حزب توده و جبهه ملی، که روی کاغذ و براساس آرمانهای سران شان در روزگاری قدیم تر، ممکن بود تا قبل از ۲۸ مرداد اجزایی مدرنیست و سکولار محسوب شوند و نهایتا سرنوشت اقتصادی ایران را در متنی جهانی می نگرستند، تنها با قرار دادن خویش در متن این اعتراض شرقی سرمایه داری بومی و با پذیرش اصول نقد و جهان بینی این اردوگاه به جریاناتی توده ای بدل شدند. بعد از ۲۸ مرداد و بخصوص بعد از اصلاحات ارضی ۱۳۴۱-۴۷، غلبه ایندولوژیکی این افق بر اپوزیسیون ضد سلطنتی قطعی شد. و بالاخره با سقوط سلطنت و تشکیل جمهوری اسلامی، این خط برای مدتی به ایندولوژی رسمی حکومت در ایران تبدیل شد.

دوران ماه غسل این جنبش بعنوان یک جریان سهیم در قدرت چندان به درازا نکشید. حزن این جنبش از حکومت با تعرض خمینی به دولت بازگان و سقوط

از امام حسین تا شیرین عبادی جایزه صلح و ناسیونالیسم ایرانی

مصطفی صابر



دو قطب آشنا

تعلق گرفتن جایزه صلح نوبل به خانم عبادی، اشک شوق در چشم هر «ایرانی» آورد. حالا ملتی که افتخاراتی نظیر سعلی و حافظ و کوروش و... دارد حالا میتواند سر خود را بالا بگیرد و بگوید: «ملت ما صاحب جایزه صلح نوبل هم شد!» حالا ایرانی میتواند به لهستانی و مصری و ترک و چینی و سایر جهانسومی‌ها فخر بفرشد که ببینید ما چه ملت متمندی هستیم! میتواند در جمع دوستان اروپایی و آمریکایی اش خود را «برابر» یا یک کمی «برابر» تر حس کند و داد سخن دهد: که بله یک خانم وکیل و تحصیلکرده ما که برای حقوق بشر هم جنگیده و روایت جلید و مدرن مطابق آخرین دستاوردهای «نسبیت فرهنگی» از اسلام میدهد حالا بر بام سیاست جهان نشسته! ما ایرانی‌ها می‌بینید که خیلی هم مسلمان و عقب مانده نیستیم...

اما صبر کنید. آنچه آمد تعبیر ناسیونالیستی از احساسات مردم ایران است. نقد این تعبیر (که موضوع این نوشته است) به جای خود، قبل از آن باید تاکید کرد که نفس این تعبیر یکسویه و محدود و از دنیا عقب است. مردم اگر طرفداران جنبش ملی اسلامی منظورمان نباشد، احساسات پیچیده تر عمیقتر و انسانی نشان دادند. خیلی‌ها از دریافت جایزه توسط خانم عبادی خوشحال شدند چون قبلاً شایع بود که میخواهند آنرا به آغازی بدهند. برخی خوشحال شدند که خوب بالاخره یک زن که با حکومت اسلامی نیست آنرا دریافت کرده است. تا مثلاً یک مرتجع شناخته شده چون پاپ! خیلی‌ها با بدست محاسبه کردند که با این چرخش غرب و اروپا از خود حکومت اسلامی و خاتمی به کسی خارج از حکومت، میدان جلیدی برای اعتراضات مردمی علیه رژیم اسلامی گشوده میشود. از نظر اینها جایزه دادن به خانم عبادی نشانه‌ای از قدرت انقلاب در حال وقوع ایران بود. لذا لیخنسی از پیروزی به لب آوردند. هرچند همزمان برای کسی که بر توی چشمان ما نگاه میکند و از حجاب تحمیلی بترکیب خودش هم خجالت نمی‌کشد و از اسلام تعریف میکند، تاسف خوردند.

به فاصله چند ساعت، هر چه خانم عبادی بیشتر نشان داد که برای نجات و اصلاح اسلام و رژیم فعلی و مقابله با خواسته‌های مردم به میدان آمده است، در بین مردم ایران دو قطب بزرگ بالا بطور روشنتر و با مرزهای قطعی تر شکل گرفت. از یکسو قطبی که میخواهد با همین جایزه و «اسلام خوب» و «دمکراتیک» و حقوق بشری

نظر داشت:

۱. این فشار ناسیونالیسم و شور و شغف آن، مثل همیشه یک مبنای اجتماعی و سیاسی دارد که اتفاقاً هنر ناسیونالیسم این است تا مگر بتواند روی خاک بپاشد. ایرانی‌گری و «افتخار ایرانیان» باید چنان هیاهو کند تا کارگر و جوان و زن ایرانی تحت تاثیر مخدر «افتخار ایرانی» متوجه نشود چه کلاه گشاد سیاسی و اجتماعی دارد بواسطه همین جایزه کذایی سرش می‌رود.

۲. خود ناسیونالیسم ایرانی جریان یکسستی نیست. درون خودش دعوا و رقابت است. در حال استحاله و تحویل است. آن ناسیونالیسمی که اینبار رو آمده، ریشه در ناسیونالیسم خلقی و جهانسومی اپوزیسیون سنتی ایران دارد که میکوشد پیرایه‌های شرقی و ضد غربی اش را کنار بگذارد. این میتواند آخرین نمایش بزرگ این نوع ناسیونالیسم باشد. همین نمایش فرصتی فراهم میکند تا ما کمونیستها آنرا به هر انسان شریفی نشان دهیم و او را متقاعد کرد که بهتر است این مومیایی را همانجایی که لایق اش است یعنی در مقبره خمینی و کنار قبر او به آرامش ابدی سپرد!

اجازه بدهید به این نکات و بویژه دومی کمی بپردازیم.

سایه کنفرانس برلین

جایزه صلح خانم عبادی در ادامه پروژه خاتمی است. ادامه کنفرانس شکست خورده برلین است. در کنفرانس برلین کوشیدند تا بین خاتمی و اپوزیسیون سازشی فراهم آورند. اروپا (و نه فقط آلمان) پشت این سازش بود. قرار بود این سازش به آن رهبری سیاسی تبدیل شود تا مردم ایران را پشت سر خود بکشد، آلترناتیوی برای «اصلاح» جمهوری اسلامی و ممانعت از انقلاب مردم ایران علیه وضع موجود ارائه کند، و این مبنایی بشود برای مصالحه اروپا و آمریکا بر سر ایران. ایران نیمه اسلامی، نیمه حقوق بشری، که انشاء الله! با اصلاحات از شر بحران جمهوری اسلامی و انقلاب همزمان رها میشود و اجازه ورود رسمی به بازار جهانی را می‌یابد، حالا به عرصه دور جلیدی از جنلهای اروپا و آمریکا متکی بر جدال جنبش‌های اجتماعی بورژوازی ایران، ناسیونالیسم پرورغرب و سلطنت از یکسو و جنبش ملی اسلامی‌ها از سوی دیگر، تبدیل میشود. این پروژه، این خواب و خیال بخش‌هایی از بورژوازی جهانی و وطنی در میان نابابری همگان، بدلیل حضور قطع یک نیروی سوم یعنی حزب کمونیست کارگری و رادیکالیسم عمیق جامعه ایران، در اوج خودش یعنی در کنفرانس برلین شکست خورد.

جایزه صلح نوبل پروژه خاتمی را با حک و اصلاحاتی مجدداً وسط صحنه پرتاب کرد. اینبار قرار شده که به جای خاتمی مذکور با آن عبايه و عمامه مزاحم و تلماعی شدن با اسلام سیاسی خمینی، یک خانم نیمه سکولار، یک «مسلمان» خوش خیم، خارج از حکومت و با سابقه روشن حقوق بشری، محل سازش نیروهای مختلف اپوزیسیون

بورژوازی جمهوری اسلامی باشد. خانم عبادی برای جایزه نوبل به شکست کنفرانس برلین، هر اعتراضی هم که با آن داشته باشد، بیش از هر چیزی مدیون است.

اما تفاوت مهم دیگر پروژه خاتمی و خانم عبادی در همین ناسیونالیسم مورد بحث ما است. آنچه که باید حب سازش اسلام و حقوق بشر خانم عبادی یا اصلاح رژیم اسلامی را به خلق مردم کند، ناسیونالیسم و حس غرور ایرانی است. خاتمی که همه میدانند در خانه خمینی بزرگ شده، دستش در خون مردم آلوده است، فرمان حمله به ۱۸ تیر را صادر کرده و خلاصه پرونده بسیار سنگینی در دفاع از اسلام سیاسی دارد، نمی‌تواند نماینده «وجدان ایرانی»

بشود. این وجدان به یک شخصیت مناسبتری نیاز دارد. قرعه به نام خانم عبادی افتاده است. اینکه اروپا و غرب میخواهد با مطرح کردن خانم عبادی درجه‌ای از «حقوق بشر»، «حقوق زن مسلمان» و غیره را چاشنی رهبری سیاسی مطلوب خود در آینده ایران کند، نکته فرعی تری است. هر حکومت سرمایه داری در ایران آینده (چه ملی اسلامی‌ها و چه سلطنت طلب‌ها تشکیل بدهند) دولتی بسیار سروکیرگر خواهد بود که حتی به همان حقوق بشر در تعریف غربی اش هم وفادار نخواهد بود. اسلام هم که کارش تمام است. تنها ریسمان الهی برای آویزان شدن، تنها نقطه اتکاء ایدئولوژیکی برای دولت بورژوازی آینده ایران (البته اگر کمونیسم کارگری بگذارد!) ناسیونالیسم خواهد بود. این «افتخار ایرانی» و ناسیونالیسم از همین ابتدا دارد در فروختن ورژن دوم پروژه خاتمی نقش فعالی بعهده می‌گیرد.

هویت ایرانی: دو تعبیر

ناسیونالیسم از هر نوع اش، چیزی جز بیان منافع بورژواها به نام ملت و به نام کل جامعه نیست. ملت و کشور چیزی جز چهارچوبه معین اجتماعی جهت تولید و استثمار سرمایه داری نیست. ناسیونالیسم ایدئولوژی اینگونه تقسیم و آرایش اقتصادی و سیاسی جامعه بشری است. از قصه‌های شب مادر بزرگها تا کتاب فارسی اول دبستان تا بالاترین آموزشهای دانشگاهی، تا شعر و ادبیات (و حتی مثلاً انقلابی و چپ و «منتهدد») و آواز و سرود تا مسابقات ورزشی و هزار جای دیگر هویت مقدس ملی را از گهواره تا گور تکرار میکنند: ایران! ایران! چندان که گویا اصلاً انسان را بدون هویت ملی نمی‌شود تعریف کرد. گویا هر یک کسی صبح بخیر به فارسی نگوید فهوه از گلریتان پایین نمی‌رود. گویا از ازل این بوده و تا ابد هم همین خواهد بود. اما ملت‌های ملون و هویت ملی فقط چند صد سال تاریخ دارد. در مورد ایران حتی از اینهم کمتر است. پیش از آن هویت‌های محلی، قبیله‌ای و قومی بود. عضو ایل بختیاری بودن یا عضو راسته مسگرهای بازار اصفهان بودن و یا رعیت فلان سلطان و شاه و فلان ارباب بودن، هویت مردم بود.

صفحه ۶

از صفحه ۶

جنبش ملی اسلامی

او شروع میشود، با حذف بنی صدر قطعی میشود و با پایان دولت موسوی و پایان کار «خط امام» بطور قطع به فرجام میرسد. اینجاست که این جنبش، بار دیگر خود را در اپوزیسیون می‌یابد. وحدت کلمه‌ای که گروههای رنگارنگ این جنبش در دفاع از رژیم اسلامی دوران خمینی یافته بودند بار دیگر از میان میرود. تشتت بالا میگردد. تحولات سازمانی گوناگونی رخ میدهد. اکنون پرچم دوم خرداد یکبار دیگر این جریان را متحد و نسبت به اعاده سهمش در قدرت خوشبین کرده است.

افتخای مشترک

همانطور که گفتیم علیرغم تنوع وسیع سازمانی و تاریخی‌های گوناگون، در اینکه، اردوی ملی - اسلامی حتی امروز یک اردو و کمپ واحد است تردید نباید کرد. اینها یک طایفه، یک قبیله سیاسی عظیم، را در مرکز سیاست ایران تشکیل میدهند. افق اجتماعی و برنامه اقتصادی شان یکی است. تقدشان به تاریخ تاکنونی ایران یکی است. اسطیر و پهلوانان دیوهای سیاسی شان یکی است. فرهنگشان یکی است. اخلاقتان یکی است. اعیاد و سالگردهای سیاسی مشترکی دارند. یک گنجینه ادبی واحد دارند. شعرا و ادبا و فیلسازهایشان یکی است. مقدسات سیاسی و اجتماعی شان یکی است. سیاست خارجی شان یکی است. پای صحبت هم اند، در یک دیالوگ و «اتحاد عمل»، ابله مبارزاتی با هم اند، بهم نیرو میدهند و از هم نیرو میگیرند. دشمنانشان همیشه مشترک و دوستانشان همیشه مشترک اند. اصطلاحات و زبان سیاسی شان یکی است. نمازخانه‌هایشان «ایران را برای ایرانیان» میدانند و چپ‌هایشان متقابلاً مواظبتند که کسی به «مذهب توده‌ها» و «اسلام مترقی» اهانت نکند! اینها علیرغم همه فاصله‌گذاری‌های سازمانی و گروهی شان با هم، نسبت به هم «خودی» اند. یک قرارداد جمعی اعلام نشده، یک سنت سیاسی مشترک، نماسباتشان با هم و عکس‌العمل معمولاً هیستریک مشترکشان نسبت به جریانات «غیر خودی» (نظیر کمونیستهای کارگری) را تنظیم و هدایت میکنند.

حضور این گروههای متنوع زیر پرچم دوم خرداد و دفاع از خاتمی ابا هم کمسویی تصادفی سیاسی و یا آنطور که برخی قلمداد میکنند حاصل آیدمی «پراکاتیسم» و «خوشونت پرهیزی» در اپوزیسیون ایران نیست. این یک جریان اجتماعی واحد است. بگذارید این وحدت و خویشاوندی سیاسی را در افقهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی این اردوگاه بیشتر بشکافیم. بخصوص آنکه، همین مشخصات سرنوشت این جنبش را در کشمکشهای تعیین‌کننده آتی در ایران رقم خواهد زد.

ادامه دارد

از امام حسین تا...

هویت ملی به مفهومی که امروز میفهمیم انعکاس ملت سازی و کشورسازی بورژوازی غرب و عروج ناسیونالیسم در غرب است. ملت ایران ب مفهوم واقعی و مدرن در جریان انقلاب مشروطه پایه ریزی شد و بدست رضا خان و کودتا و دولت مدرن او متحقق شد. ادبیات دوره مشروطیت پر است از شکوه و شکایت نویسندگان مختلف که چطور این مردم بیشتر خود را با ایل و ده و قوم و حتی پهلوها محل خود تعریف میکنند تا با ملت ایران. با شکل گیری تدریجی سرمایه داری و فاصله گرفتن از جامعه عشیرتی فئودالی قبلی، دو جور هویت ملی برای ایرانیان تعریف شد. (از گرایشات فرعی و سایه روشن های کم تاثیر انواع دیگر ناسیونالیسم اینجا صرف نظر میکنیم): اول، هویت ملی رسمی که رضا خان و بعد کلا سلطنت پهلوی نماینده آن شد. ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی که شاپور ذوالکفای را به قهرمان ملی تبدیل میکرد و مثلا ستار خان و باقر خان ها را فرعی میکرد. این ناسیونالیسم پروغرب بود. گرچه به اسلام و فرهنگ شیعه و قهرمان هایش احترام میگذاشت، اما حقیقتا میکوشد عظمت طلب ایرانی، کوروش و داریوش و آریو برزن را به سمبل های هویتی تبدیل کند. با فائیسیم و آریایی گری نزدیک تر است تا با اسلام و شرقی گری. تاریخا آیند خود را در هماهنگی با بورژوازی غرب جستجو کرده است. دوم، ناسیونالیسم از پایین، ناسیونالیسم اپوزیسیون، ناسیونالیسم خلقی و چپ، که شرقی و ضد غرب (و بقول خودش ضد امپریالیسم) بوده است. از باقر خان و ستارخان تا امام حسین تا صمد بهرنگی، از علی ابن ابی طالب تا خسرو روزبه و مصدق، از جلال آل احمد و شیخ محمد خیابانی تا بیژن جزینی و شاملو و پدر طالقانی همه قهرمانان این ناسیونالیسم اند. این ناسیونالیسم البته طیف های متلونی را در بر میگردد. برای خودش راست و چپ دارد. اما همزیستی این راست و چپ را بهتر از همه خسرو گلشروخی بیان کرد وقتی در دادگاه شاه گفت: «علی اولین مارکسیست لنینست دنیا است!!» این ناسیونالیسم انعکاس ناراضیاتی بورژوازی بومی و خرده بورژوازی ایران از استبداد شاه «نوکر اجنبی» بود و خواهان «استقلال» بود. توهم تصاحب بازار داخلی سرمایه داری ایران (حال تحت عنوان صنعت ملی، صنایع مادر، خودکفایی، بورژوازی ملی و مترقی و غیره) فارغ از شرایط جهانی سودآوری و عملکرد سرمایه داری را داشت. این ناسیونالیسم اگر تا قبل از اصلاحات ارضی و استقرار کامل سرمایه داری هنوز میتوانست خواهان اصلاحاتی در سرمایه داری (از جمله فرم ارضی) باشد و بهر حال جنبه هایی از ترقی

خواهی را در مقابل ناسیونالیسم رسمی و عظمت طلب را نمایندگی کند، بعد از اصلاحات ارضی تماما به ضدگریزی و ارتجاع و عقب ماندگی گروید.

این دو نوع ناسیونالیسم انعکاس دو سنت بزرگ سیاسی و اجتماعی بورژوازی ایران اند. (به مقاله «ریشه های دوم خرداد» اثر حکمت، هفتگی شماره ۱۳ رجوع کنید. در همین شماره جوانان کمونیست این مقاله را میتوانید بخوانید). این دو نوع ناسیونالیسم علیرغم وجوه مشترک در عین حال در جدالی خونین باهم بوده اند. وجه مشترک آنجاست که هر دو به هویت ملی اعتقاد دارند. هر دو طرف دین و هویت دینی را مکمل هویت ملی میدانند (حال در نزد چپ هایشان تحت عنوان «دین توده ها»). هر دو طرف مثل هر ناسیونالیسم دیگری زن ستیز و مردسالارند. اما این وجوه مشترک، مانع اختلافات اینها باهم نمی شود.

خمینی و ناسیونالیسم خلقی

در تمام تحولات تاریخ معاصر ایران، چه در دوره مصدق و پرو برو حزب توده و جبهه ملی، چه در سالهای قبل از انقلاب ۵۷ و عروج مجاهد و فدایی و شریعتی و غیره، ما شاهد دعوی این دو نوع ناسیونالیسم یکی در قدرت دیگری در اپوزیسیون بوده ایم. ناسیونالیسم پروغربی در تمام موارد (و البته به کمک بورژوازی غرب به سرکردگی آمریکا) برنده بوده است. در جریان انقلاب ۵۷ ناسیونالیسم خلقی و جهانسومی توانست بر موج انقلاب (که در محتوا آزادیخواهانه، ضد سرمایه داری و کارگری بود) سوار شود و تحت شرایطی خود را به بورژوازی جهانی تحمیل کند.

وقتی غرب دید کار شاه تمام است، ناگزیر و برای مقابله با انقلاب دست به دامان جنبش دیگر بورژوازی ایران، یعنی ملی اسلامی ها شد. البته غرب در جستجوی سازش با جناح راست این جنبش بود. چرا که جناح چپ آن، یعنی حزب توده و فدایی و... را خطرناک و طرفدار شوروی میدانست. ابتدا به بازگان و جبهه ملی متوسل شد. اما تلاش های اینها برای سازش با سلطنت و ابقای آن بشکل مشروطه در برابر جنبش مردمی که انقلابی ریشه ای میخواستند، محکوم به شکست بود. لذا غرب این فرصت را خمینی داد که اساسا از سنت مشروعه طلبی آمده بود و با شعار «شاه باید برود»، توانست بسرعت توجه مردم به جان آمده از حکومت شاه را به خود جلب کند. خمینی را از فخر حوزه نجف بیرون کشیدند و در مدت کوتاهی از او یک رهبر ملی ساختند! درست است که غرب پشت خمینی رفت ولی پایگاه داخلی او بیش از مساجد و یا سپاه جهل آخوندها همین ناسیونالیسم اپوزیسیون سنتی، ناسیونالیسم خلقی، جهانسومی بود. همین ترکیب جبهه ملی و بازگان و شریعتی و چریک و مجاهد و غیره با همه قهرمانان و شعرا و هنرمندان همه و همه (ولو «با حفظ موضع انتقادی») پشت خمینی

جوانان کمونیست ۱۱۲

رفتند. خمینی این خدمت تاریخی را به این ناسیونالیسم کرد که از چپ تا راست آنرا متحد کرد. از آنسو این ناسیونالیسم «ضد امپریالیست»، «ضد استکبار» هزار بار بیشتر از اسلام در باز کردن راه خمینی به قدرت و در حمایت از او نقش ایفا کرد. در واقع اسلام سیاسی خمینی که در رسالاش و یا در کنج حوزه خاک میخورد سوار این ناسیونالیسم شد و قدرت گرفت. اصلا اسلام سیاسی از نوع خمینی اش گرفته تا نوع نون لادنی عبارت است از ناسیونالیسم و عقده قنارت جهانسومی، استقلال طلبی یا سهم خواهی بورژوازی وامانده و جامانده بومی شرق، بعلاوه ظرفیت ارتجاعی اسلام. لذا علی و ذوالفقار و حسین و طلحه و زبیر، در کنار چریک و مجاهد و چه گوارا و کاسترو و غیره به قهرمانان همین ناسیونالیسم ضد امپریالیستی، یا اعتراض بورژوازی و خرده بورژوازی ایران به حکومت شاه «نوکر امپریالیسم»، تبدیل شدند. (یادم نمی رود که در سال ۵۶ دانشجویان چپ در جنوب شهر تهران تظاهرات میگذاشتند و مثلا در کنار «مرگ بر شاه سنگ زنجیری امپریالیسم» شعار میدادند: «مقام شده خونین ز یزید زمان، مرگ بر این شاه ستم پیشگان»!!! پیدا کنید امام حسین را در این شعار؟)

ولی خیلی زود، با به قدرت رسیدن خمینی، سایه روشنهای چپ، سکولار، و حتی نیمه سکولار این ناسیونالیسم یکی پس از دیگری از خمینی مایوس شدند و یا مغضوب واقع شدند و از درگاه رانده شدند. خاتمی و حزب مشارکت و شعار «ایران برای ایرانیان» کوشید باردیگر این ناسیونالیسم را متحد کند که شرح آن بالاتر آمد.

چه کسی جایزه گرفت؟

جایزه صلح نوبل اساسا به همین ناسیونالیسم جهانسومی یا صحیح تر اخلاف آن تعلق گرفته است. این ناسیونالیسم تغییراتی کرده و از تحولات پس از جنگ سرد و اوضاع ایران تاثیراتی پذیرفته است. مدتهاست که میکوشد از اسلام خمینی و لگنپرانی های ضد امپریالیستی و استقلال طلبانه اش، اعلام برات کند. مدتهاست که میکوشد خود را دمکرات جلوه دهد و حقوق بشر و «زن مسلمان» را وجه خود سازد. (به عبارت دیگر تا حدودی به سنت ناسیونالیسم پروغرب نزدیک هایی پیدا کرده است). اگر روزگاری غرب مجبور شده بود در دنیای جنگ سرد و برای ممانعت از یک انقلاب کارگری و چپگرا در ایران به ناسیونالیسم جهانسومی زیر علم اسلام خمینی رضایت بدهد، حالا ناسیونالیسم جهانسومی حاضر است پیرایه های ضد غربی اش را بزداید و اسلامش را کاملا تخفیف بدهد، زیر پرچم جناح به اصطلاح سکولارش متحد شود، تا بار دیگر توسط غرب و به منظور ایدئولوژی نجات از بحران جمهوری اسلامی انتخاب شود. تمام متاع قابل فروش جریان «جمهوریخواهان» در واقع همین ناسیونالیسم است.

اما غرب هم غرب سابق نیست. بین آمریکا و اروپا جدالی نهان و آشکار برای نفوذ بر ایران در جریان است. جایزه صلح نوبل ابتکار اروپا بود برای اینکه یکبار دیگر ناسیونالیسم جهانسومی اصلاح شده را به محلی برای اتحاد ایرانیان تبدیل کند. اگر این پروژه ببرد اروپا دست بالاتری خواهد داشت. اما آمریکا الزاما با این ابتکار کنار نخواهد آمد. برای آمریکا حالات نظیر ایجاد شده توسط جایزه صلح نوبل صورت یک وضعیت بینایی دارد تا سرانجام دولتی طرفدار خود در ایران سر کار بیاید. از نظر آمریکا خانم عبادی حتی اگر کارش بگیرد یک کاتالیزور است برای سر کار آوردن متحدین قابل اعتمادش یعنی ناسیونالیست های پروغرب. اما ناسیونالیست های پروغرب در جریان جایزه صلح نوبل خود را آچمز یافتند. این جایزه ای به آنها نبود، ولی با هیچ چیز خانم عبادی هم نمی توانست مخالفت کنند. آنها مجبور بودند در این هیاهوی «افتخار ایرانی» به ظاهر هم شده که لیخد بزنند. آنها هم مثل خانم عبادی انتقاد جنی و پیگیری به اسلام ندارند. آنها هم مشکلی با «زن مسلمان» ندارند. همه حرف آنها هم اینست که «اسلام» و حقوق بشر» باهم خوانایی دارند. مهمتر از همه آنها در تلاشهای خانم عبادی تا آنجا که علیه انقلاب میکوشد و میخواهد راه مصالحه ای از بالا بیاید شریک و ذینفع اند. پس فعلا باید با بی میلی برای خانم عبادی دست بزنند با این امید که وقتی کند کار ایشان درآمد، وقتی ایشان با جایزه صلح نوبل اش به سرنوشت خاتمی دچار شد، از او فاصله بگیرند. (همان کاری که در مورد خاتمی نیز کردند).

عروج خانم عبادی یا صحیح تر تلاش اروپا برای هل دادن ایشان به وسط صحنه سیاست، یک بار دیگر شاشی را در دامن جنبش ملی اسلامی و ناسیونالیسم آن قرار داد. اگر ایشان حتی یکنره از جمهوری اسلامی فاصله گرفته بود و به صراحت از اسلام دفاع نمی کرد، در موقعیت تاریخی کم نظیری قرار میگرفت. ایشان میتوانست کل ناسیونالیسم ایرانی را پشت سر خود متحد کند. او که بطور طبیعی ناسیونالیسم اپوزیسیون سنتی را با خود داشت و جایی در میانه لیست بلند از امام حسین تا چه گوارا قرار گرفته بود، در موقعیت آچمزی ناسیونالیسم پروغرب میتوانست آنها را هم به دنبال خود بکشد.

مهلکه ناسیونالیسم

اما این شانس مرده به دنیا آمده. اول به این دلیل که ناسیونالیسم در دوره ما بطور کلی و آن ناسیونالیسم معینی که خانم عبادی در دامنش پرورش یافته، ارتجاعی و سترونی است. امر و افتی برای بهبود وضع بشریت ندارد. منفعت آن در حفظ وضع موجود است. بلتر از همه بند نافش به جمهوری اسلامی و جنبش ملی اسلامی بسته است. دوم اینکه جامعه ایران چپ خود را دارد. کلاه گذاشتن سر

مردم ایران اصلا ساده نیست. این اتفاقی و یا از سر ندانم کاری و یا ملاحظه کاربهای شخصی و یا کم ظرفیتی نیست که خانم عبادی بلافاصله به تعریف و تمجید از اسلام پرداخت. ایشان میدانست که حتی اگر سکوت کند چه رسد به اینکه بطور قاطع به حمله به اسلام بپردازد و بنحو رادیکالی از حقوق زن و کودک دفاع کند، ثمرات سیاسی جایزه نوبل را نمی تواند جمع کند. او میدانست و جایزه دهندگان او هم میدانستند که صاحب این عرصه ها و پرچمدار مبارزه و مقابله با جمهوری اسلامی کس دیگری است. لذا ایشان باید با عجله و بدون فوت وقت حول همان سازش اسلام و حقوق بشر و اصلاح جمهوری اسلامی کنفرانس مطبوعاتی پشت کنفرانس مطبوعاتی میگذاشت، و این یعنی تضمین شکست خانم عبادی. مردم مدتهاست که از مرحله ای که عبادی میکوشد به آن رنگ و جلای تازه ای بدهد عبور کرده اند. هر اندازه هم کرکریهای ناسیونالیستی و تهییج اینگونه احساسات که حالا بواسطه جایزه نوبل سری در بین سرها در آوردم، قوی باشد، بالاخره تکلیف بر نیروی سیاسی در ایران در رابطه اش با جمهوری اسلامی و خواستههای بحق مردم تعیین میشود. عبارت دیگر مشکل این ناسیونالیسم بطور مشخص دو چیز است. دو چیز مرتبط به هم:

۱. رادیکالیسم و آزادیخواهی و برابری طلبی و سرنگون طلبی مردم، ۲. کمونیسیم کارگری. پروژه جایزه صلح نوبل خانم عبادی راه نجاتی برای جمهوری اسلامی و بورژوازی از انقلاب نیست. مردم نمی گذارند. ما نمی گذاریم. در عوض در جریان شکست پروژه ایشان فرصتی فراهم میشود تا نشان بدهیم که باید از فرهنگ امام حسین و کوروش کبیر و این لطافتالات ایرانی اسلامی برای همیشه عبور کرد. اگر ناسیونالیسم ایرانی گری چنین آشکارا به دفاع از اسلام و جمهوری اسلامی برخاسته، خوب خود را در مهلکه انداخته است. حالا میشود نشان داد که چگونه برای به گور سپردن جمهوری اسلامی لازم است از ناسیونالیسم هم عبور کرد.

از صفحه ۷

نامه های شما

تا ۱۸ تیر دیدیم، دیدیم که چگونه همین دو شعار به شعارهای اصلی چپ جامعه در مقابل راست (با شعار محوری رفراندم) تبدیل شد و عملا رفراندم را (که مضمون آن اینست که مردم سرنگون نکنند و یا بویید کنار تا ما برایتان رفراندم بکناریم) بکنار زد. بهر حال همچنانکه مثلا شعار ۳۰ ساعت کار و از آزادی زنانین سیاسی جایگرتنی برای شعار جمهوری سوسیالیستی نیست، آزادی و برابری هم بجای «آزادی، برابری، حکومت کارگری» نیست. آزادی و برابری بدون حکومت کارگری بصورت پایدار و همه جانبه متحقق نخواهد شد.

دختران بورینگ و اخلاق نئاندرتالها

لینک

علی فرهنگ

ویران

<http://viran.blogspot.com>



دخترهای boring مثل ما لباسهای لختی میپوشن. مثلاً دامن کوتاه و چکمه بلند (که من بیزارم). یا شلوار کوتاه و دمپایی به علاوه تاپ های نازک و یقه باز با رنگهای روشن. موهایشون دم آسبی میکنن. قدشون هم بلنده. همیشه در حال خندیدن هستن و خیلی هم صداشون بلنده. با همه هم دوست هستن. کتاب با خودشون نمیارن و همه جزوه‌هاشون، آگه بنویسن، تو یه کلاسور خلاصه میشه. یه دوست پسر فابریک دارن، سی چهل تا هم نوچه که باهاشون hang out میکنن. آخر هفته ها یا میرن بار، یا کلوب یا پارتی.

دخترهای boring مثل من ژاکت سیاه میپوشن با بلوز یقه بسته که تو این سرما، مریض نشن. کول پشتی شون یه کم سنگینه. کفش ورزشی میپوشن و همیشه در حال دویدن از کلاس به کلاس، یه به کار، یا به خوابگاه هستند. عینکی هستند. قشون هم که میدونین کوتاهه. موهاشون رو میبافن. صداشون هم خیلی یواشه و همه چی رو باید دوبار بگن تا مخاطب بفهمه. با کسی زیاد دوست نمیشن و وقتی نوه عموی خاله همسایه سابق هم اتافی دوست پسر سابقشون رو میبینن، بهشون hug نمیدن. دوست پسر ندارن (تو ایران جا گذاشتن!!!) و اصولاً حوصله hang out کردن هم ندارن. آخر هفته ها هم به کارهای و مشقهای عقب افتادشون میرسن. عجب گوساله هایی هستند این دخترهای boring.

معتبر کشور. این جمله حتما از دهن ایشان در رفته وگرنه یک حقوقدان با سابقه و یک قاضی سابق باید بخوبی آگاه باشد که چیزی بنام عدالت و قانون در جمهوری لجن وجود خارجی ندارد و مخصوصاً از نوع معتبر آن.

بامداد

<http://bamdad.blogspot.com>

من که باورم نمی شه!!

دیبرکل جبهه مشارکت که همان اخوی سیدخندان باشد در کنگره جبهه مشارکت کلی گردوخاک به پا کرده است و حتی به محدودسازی سفره آقا هم اشاره ای کرده است. گفته است که بالای چشم ایشان ابرو است. اکنون بسیاری می گویند که جبهه مشارکت دارد مواضعش را تندتر میکند. من هم می گویم هر چه به انتخابات مجلس نزدیکتر می شویم از این هارت و پورت ها بیشتر خواهیم شنید. ولی بعید نیست از این حضرات بخاری بلند شود! می گویند نه نگاه کنید به شماره دیروز روزنامه یاس نو که در واقع روزنامه جبهه مشارکت است. نطق ساختارشکنانه دیبرکل شان را چاپ کرده اند پر از سه نقطه!! یعنی جرات نکرده اند سخنان خودشان را هم بدون ممیزی چاپ کنند!!

هوشنگ و یادداشت هاش

<http://www.hoostang.blogspot.com>

پاپ و کانوم!

کانوم ستیزی کلیسای کاتولیک دیگه یواش یواش داره ابعاد حسنی وار به خودش میگیره. کاردینال XAlfonso Lopez TrujilloX سخنگوی مطبوعاتی واتیکان در گفتگو با گاردین و بی بی سی بر ادعای واتیکان مبنی بر رد شدن ویروس ایدز از سوراخهای موجود در کانوم دفاع کرد: «ویروس ایدز تقریباً ۲۵۰ برابر کوچکتر از یک اسپرم است و وقتی اسپرم بتواند از سوراخ های کانوم رد شود، طبعاً ویروس ایدز هم می تواند به راحتی از آن سوراخ ها رد شود!» سازمان بهداشت جهانی WHO برآفته از پخش این خبر از طرف

واتیکان گفته: «... پخش این دروغ خجالت آور و بسیار خطرناک است. ما در اینجا با یک بیماری واگیردار و جهان گستر سروکار داریم که تاکنون ۲۰ میلیون نفر در اثر آن مرده اند و در حال حاضر نیز ۴۲ میلیون نفر به آن مبتلا می باشند. استفاده از کانوم امکان ابتلا به ایدز را ۹۰ درصد کاهش می دهد. ممکن است کانوم در حال استفاده از آن پاره شود و یا سبز بخورد، اما از جداره یک کانوم سالم هیچ ویروسی، هر چقدر هم ریز باشد نمیتواند رد شود.» (منبع اشپیکل آنلاین)

«واتیکان با این تز «سوراخ _کانومی اش» نشون میده که از ادعای بی موردش مبنی بر در انحصار داشتن علم، و عالم دهر بودن هنوز دست برداشته. البته واتیکان تا بالاخره قبول کرد که زمین مسطح نیست و کرویه و تازه به دور خورشید هم می چرخه کلی طول کشید. بیچاره کپلر، بیچاره داوینچی! ...» (رمولر در نظرخواهی اشپیکل مربوط به همین مطلب)

کلیسای کاتولیک که سکس رو فقط به منظور تولید مثل اخلاقی قابل قبول میبونه، با این دروغ پراکنی های کانوم ستیزانه اش بیشتر در کشورهای در حال توسعه موجب گسترش هر چه لجام گسیخته تر این بیماری می شه. در کشور های پیش رفته این اخلاق نئاندرتالی حتی در بین مسیحیهای مومن هم خریداری نداره.

به کنگره بیاید!

کنگره چهارم حزب کمونیست کارگری در دسامبر امسال برگزار میشود. این کنگره علنی است. درهای آن به روی همه شما باز است. به کنگره بیاید! (برای اطلاعات بیشتر به سایت روزنه مراجعه کنید!)

تلویزیون انترناسیونال

یکشنبه ها و جمعه

۵:۳۰ تا ۶:۳۰ عصر

به وقت تهران

ماهواره کانال یک

برنامه های تلویزیون انترناسیونال در اروپا و آمریکای شمالی هم پخش میشود. این برنامه ها از طریق سایت روزنه نیز قابل دسترسی خواهند بود.

میل: wpi_tv@yahoo.com

تلفن ۳۷ ۲۲ ۵۹۰ ۷۸۱ ۰۰۴۴

فکس ۱۷۳۳ ۲۱۲ ۵۰۳ ۰۰۱

طول موج جدید

رادیو انترناسیونال

رادیو انترناسیونال هرروز ساعت ۹ شب به وقت تهران به مدت نیم ساعت روی طول موج ۲۱ متر برابر با ۱۳۸۸۰ کیلو هرتز پخش خواهد شد. روزهای پنجشنبه و شنبه مدت برنامه های رادیو از ساعت ۹ تا ۹ و ۴۵ دقیقه خواهد بود.

برنامه رادیویی سازمان

جوانان کمونیست

شنبه ها ۹:۳۰ تا ۹:۴۵

طول موج جدید رادیو انترناسیونال را به اطلاع همه دوستان و آشنایان خود برسانید.

Payamgir radio:

+46 8 659 07 55

Tel: +44 771 461 1099

& +46 70 765 63 62

Fax: +44 870 129 68 58

radio7520@yahoo.com

www.radio-

international.org

تلفنهای تماس با دبیران سازمان جوانان کمونیست:

0045 51 80 26 10

0031-613248331

0049 1632693033

0046 70 678 1198

001 604 730 5566

0044 77 61 10 6683

00905552048603

0046 70 48 68 647

0049 174 944 02 01

fax:001 781 735 8359

bahram-modarresi@web.de

دانمارک:

شیوا فرهمند

مجید پسنچی

نیز احمد زاده

حامد خلکی

سامان احمدی

فرشاد پویا

ترکیه:

دبیر تشکیلات خارج: مریم طاهری

دبیر کمیته مرکزی: بهرام مدرسی

مشاور دبیر: ثریا شهابی

آدرس پستی: Jawanan

Postfach 620 515

10795 Berlin

Germany

به سازمان جوانان کمونیست بپیوندید!

جوانان کمونیست

نشریه سازمان جوانان
حزب کمونیست کارگری ایران

مصطفی صابر

mosaber@yahoo.com

Tel: 001 604 730 5566

www.jawanan.org

www.m-hekmat.com

www.rowzane.com

www.hambastegi.org

www.medusa2000.com

www.wpiran.org

www.childrenfirstinternational.org

از این سایت ها دیدن کنید: